

## اصول‌گرایی حقوقی، بستری برای تولد عدالت کیفری نوین

باقر شاملو\*

مصطفی پاک‌نیت\*\*

تاریخ پذیرش: ۹۲/۷/۱۸

تاریخ دریافت: ۹۲/۵/۱۳

### چکیده

حقوق کیفری بر پایه‌ی اصول و انگاره‌هایی بنیان گذاشته شد، که مطلق و غیر قابل انعطاف و در عین حال ایده‌آل‌گرا قلمداد می‌شوند. لیکن، علم حقوق، به‌ویژه حقوق کیفری در چند دهه اخیر نسبت به گذشته از انعطاف بیشتری برخوردار شده است و در وهله اول به عنوان ابزاری برای رسیدگی به مشکلات بشری و انتظام بخشیدن به موضوعات اجتماعی، تغییر کارکرد داشته است. حقوق کیفری از هدف‌گذاری به منظور تجسم یک جامعه‌ی ایده‌آل و تحصیل «بایدها»، به مدیریت بهینه «هست‌ها» تغییر مسیر داده است. بدون تردید تحول حقوق کیفری امروز، ریشه در تحول روشن‌گرانه و فیلسوفانه‌ی قرن هجدهم دارد، که با نظریه کیفری سزار بکاریا به اوج خویش رسید. وی اصول و قواعد حقوق کیفری مدرن را نظریه‌پردازی نمود، که از آن به اصول‌گرایی کیفری کلاسیک تعبیر می‌شود. این اصول همچنان به سیطره‌ی خود در قلمرو کیفری، ادامه می‌دهند، اما نه با همان مفهوم و اقتداری که در آغاز ظهور نمودند. تغییر و تحدید قلمرو مفهوم این اصول، تحت تاثیر تحولاتی است، که از ناکارآمدی این اصول در تعامل با پدیده‌های حقوقی ناشی شده است. امروزه اصلاح و جهت‌دهی به «هست‌ها» و «مدیریت‌نظم اجتماعی» از مهم‌ترین رسالت‌های حقوق به حساب می‌آید. لذا باید تصریح کرد که اصول‌گرایی در علم حقوق ضمن اینکه به مفهومی نوین و ایده‌آل طلب از عدالت کیفری هویت بخشید اما بتدریج با تحولات اخیر چالش‌های جدیدی را به همراه داشته است.

**کلیدواژه‌گان:** اصول، اصول‌گرایی کیفری، بکاریا، عدالت، حقوق کیفری کلاسیک، عصر

روشن‌گری

\* دانشیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول). B-shamloo@sbu.ac.ir

\*\* دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی.

## مقدمه

تحولات فکری و رنسانس علمی قرن هجدهم در عرصه‌ی حقوق، موجب زایش حقوق کیفری در مفهوم نوینی شد؛ تحولی که در صدر تحقق عدالت در جامعه بود؛ عدالتی کور، خشک و البته انتزاعی. مفهوم عدالت را شاید بتوان بنیادی‌ترین مفهوم، در علم حقوق دانست. ارتباط عدالت و حقوق، تنگاتنگ و دارای پیشینه‌ای هم‌پای کهن‌ترین اجتماعات انسانی است. آزادی، برابری، و امنیت نیز شاید در کنار عدالت از جمله‌ی این مفاهیم، شناخته شوند. اگرچه شاید بتوان گفت، در این بین، باز این عدالت است که جایگاه غیر قابل انکاری را در بین همه‌ی این مفاهیم کلیدی به خود اختصاص داده است؛ چرا که چه بسا افرادی در خصوص آزادی، برابری یا هر فضیلت دیگری که مطلوب است، تردید کنند، و از محدودیت آزادی یا نابرابری، بین انسان‌ها دفاع کنند، در حالی که کم‌تر کسی از محدودیت عدالت یا بی‌عدالتی دفاع خواهد کرد.<sup>۱</sup> عدالت را هیچ‌گاه نمی‌توان به صورت عینی تجسم نمود، بلکه تنها در رابطه با یک پدیده‌ی اجتماعی خاص می‌تواند مطرح شود. به عبارت دیگر در فعالیت و وضعیت اجتماعی، می‌توان به تناسب تنوع این حوزه‌ها، مفاهیم متعددی از عدالت را نیز مطرح نمود. یکی از این حوزه‌ها، حقوق کیفری است. حقوق کیفری از کهن‌ترین رشته‌های حقوق به‌شمار می‌آید. در واقع از بدو شکل‌گیری جوامع انسانی، حقوق کیفری به مثابه ابزاری برای بقای اجتماعات بشری به‌شمار آمده است. به تدریج قانون‌نامه‌هایی نیز در این راستا تدوین گردید. اگرچه صورت‌بندی علمی این رشته از حقوق از رهگذر تلاش اندیشمندان بر پایه‌ی اصول کلی در قرن هجدهم و عصر روشن‌گری شکل گرفت.

## گفتار اول - تولد اصول‌گرایی کیفری، در قالب انگاره‌های مطلق فلسفی کلاسیک

حقوق کیفری بر پایه‌ی اصول و انگاره‌هایی بنیان گذاشته شد که مطلق و غیر قابل انعطاف و بایدهایی ایدئالی قلمداد می‌شوند. اما امروزه، گفته می‌شود که حقوق جزا نسبت به گذشته از انتزاع کم‌تری برخوردار است و بیشتر به عنوان ابزاری برای رسیدگی به وضعیت انسان‌ها و مشکلات بشری

<sup>۱</sup> - بشیریه، حسین، «فلسفه عدالت»، در: حقوق بشر و مفاهیم مساوات و انصاف و عدالت (مجموعه مقالات)، محمد آشوری و دیگران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، چاپ نخست، ۱۳۸۳، ص ۷.

کاربرد یافته است.<sup>۱</sup> در این گفتار به ارائه تعریفی دقیق از اصول‌گرایی کیفری خواهیم پرداخت؛ برای این منظور به واکاوی مفهوم اصول‌گرایی، و آثار و لوازم و شاخصه‌های آن می‌پردازیم.

### بند اول: مفهوم‌شناسی اصول‌گرایی کلاسیک

واژه‌ی اصول، که جمع اصل می‌باشد، واژه‌ای عربی است. لذا برای درک معنای لغوی آن ناگزیر از رجوع به کتب لغت عربی هستیم. در اکثر کتاب‌های لغت عربی، در ذیل عنوان اصل آمده است: «پایین‌ترین هر شیء، و اصل هر شیء آن چیزی است که غیر آن بر آن بنا می‌شود یا به عبارت بهتر اشیای دیگر بر آن بنا می‌شوند و وجود آن چیز به آن وابسته است و لذا پدر اصل فرزند است و نهر اصل جدول است».<sup>۲</sup> راغب اصفهانی می‌گوید: «اصل هر شیء قاعده و پایه‌ی آن است چنان که اگر گمان برند مرتفع شده است، به دنبال آن، دیگر اجزای آن هم ارتفاع می‌یابد. به عبارت دیگر اگر فرض شود که نباشد، بقیه آن شیء نیز نخواهد بود».<sup>۳</sup> دهخدا نیز تقریباً همین معانی را در لغت‌نامه خویش بازگو کرده است.<sup>۴</sup>

در هر دانشی اصول عبارت است از قواعد اساسی و بنیادی؛ و فروع، شاخه‌ها و مسائل فرعی آن می‌باشد.<sup>۵</sup> منظور از اصول‌گرایی نیز پای‌بندی و التزام به این قواعد اساسی و بنیادین است. به همین ترتیب منظور از اصول‌گرایی کیفری، التزام به اصولی است که حقوق کیفری کلاسیک بر پایه‌ی آن‌ها شکل گرفته است. البته شایان ذکر است که این اصطلاح در آثار اندیشمندان کلاسیک دیده نمی‌شود، بلکه این مفهوم از تفکرات و آثار آن‌ها انتزاع می‌شود. این اصول، راهنمای قانون‌گذار در وضع قوانین کیفری و تفسیرکننده‌ی آن‌ها در موارد ابهام و تکمیل‌کننده‌ی

<sup>۱</sup> - Albert J. Harno, "Some Significant Developments in Criminal Law and Procedure in the Last Century", *Journal of Criminal Law and Criminology*, Volume 42, Issue 4, November and December 1951-1952, p. 428.

<sup>۲</sup> - فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، جلد دوم، دار الهجره، ۱۴۱۴ق، ص ۱۶. همچنین ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، جلد یازدهم، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴ق، ص ۱۶؛ حسینی زبیدی،

محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، جلد چهاردهم، دار الفکر، ۱۴۱۴ق، ص ۱۸.

<sup>۳</sup> - راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، دار القلم، ۱۴۱۲ق، ص ۷۹.

<sup>۴</sup> - دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، جلد هفتم، دانشگاه تهران، ۱۳۳۸، ص ۲۸۲۱.

<sup>۵</sup> - همان، ص ۲۸۴۲.

نقایص قانونی هستند و از سوی دیگر قانون‌گذار با وضع قوانین و مقررات، این اصول کلی و انتزاعی را روشن و عینی می‌سازد. اصول‌گرایی در حقوق کیفری، یعنی پای‌بندی به قواعد کلی و مشترکی که پایه‌های زیربنایی حقوق کیفری مدرن را تشکیل می‌دهد و میزان رعایت عدالت و تضمین‌کننده آن است.<sup>۱</sup> حال پرسشی که مطرح می‌شود این است که زمینه طرح این اصول‌گرایی چه بود؟

### بند دوم: خاستگاه اصول‌گرایی کیفری

اصول حقوقی، صرفاً به عنوان شرح آنچه صورت گرفته، نیستند؛ بلکه اصولی هنجارمند می‌باشند.<sup>۲</sup> بنیادهای حقوق کیفری متأثر از ضرورت‌های زمان در هر دوره از حیات اجتماعی و بر حسب نظام اجتماعی، نژاد، دین و اقلیم گوناگون، شاهد دگرگونی‌های بسیاری بوده است و هیچ‌گاه در طول تاریخ مسیر واحدی را نپیموده است.

پیش از آن که کیفر به صورت قاعده‌مند و منضبط، اجرا شود، این مفهوم «انتقام» بود که اجرای آن را سامان می‌داد. در واقع تا پیش از پیدایش دولت‌ها و افزایش قدرت آن‌ها، این بزه‌دیدگان و خانواده‌های آن‌ها بودند که به تعقیب بزه‌کار و اعمال مجازات می‌پرداختند. در چنین شرایطی قبیله‌ی بزه‌دیده و بزه‌کار درگیر نبرد با یکدیگر می‌گردیدند و جنگ بین این دو آن‌قدر ادامه می‌یافت که یا یکی از دو طرف به کلی از بین می‌رفت و یا این که خانواده‌ی بزه‌کار حاضر به پرداخت مبلغی به عنوان خون‌رها به طایفه‌ی بزه‌دیده می‌شدند. در این جوامع، مسئولیت جمعی توجیه‌کننده‌ی اعمال مجازات علیه هر یک از اعضای گروهی که بزه‌کار نیز یکی از آن‌ها بود می‌شد. در این دوره اگرچه هیچ قاعده و اصلی حاکم بر اجرای کیفر نبود، اما به اعتقاد برخی اندیشمندان، ترس از انتقام و نتایج آن برای قبیله به مثابه تضمینی برای حفظ نظم و خودداری از ارتکاب جرم در روابط بین قبایل بود.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - شاملو، باقر، «تحول در اصول‌گرایی علم حقوق در پرتو پست‌مدرنیسم»، در: دائرةالمعارف علوم جنایی (مجموعه مقاله‌های تازه‌های علوم جنایی)، کتاب دوم، زیر نظر دکتر علی‌حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ نخست، بهار ۱۳۹۲، میزان، ص ۱۲۱۷.

<sup>۲</sup> - Antony, Duff, *Philosophy and the Criminal Law: Principle and Critique*, Cambridge University Press, 1998, p. 158.

<sup>۳</sup> - استفانی، گاستون؛ لواسور، ژرژ؛ بولک، برنار، حقوق جزای عمومی، ترجمه حسن دادبان، جلد اول، دانشگاه علامه طباطبائی، چاپ دوم، ۱۳۸۸، ص ۵۵.

به تدریج که قدرت و اعتبار شهرها افزایش یافت و حفظ امنیت و تنظیم روابط افراد اهمیت بیشتر پیدا کرد، ضوابطی در جهت ایجاد محدودیت بر انتقام خصوصی شکل گرفت. اگرچه هنوز ابتکار تعقیب و مجازات بزه کار با بزه دیده یا خانواده‌ی او بود، اما ضوابطی نظیر قصاص که در حقیقت، نقطه‌ی عطفی در تاریخ حقوق کیفری به حساب می‌آید، سبب گردید تا حدّ امکان، جلوی انتقام‌جویی که هیچ حدودمرزی نمی‌شناخت، گرفته شود.

با تکامل تدریجی دولت‌ها و ایجاد قوانین و مقررات، به تدریج موقعیت بزه‌دیدگان نیز رو به افول نهاد و «اختلاف‌ها از دست کسانی که مستقیماً با آن درگیر بوده‌اند، خارج شده و به این وسیله یا ناپدید گردیده و یا به تملک افراد دیگری درآمده‌اند».<sup>۱</sup> به این ترتیب با افزایش قدرت دولت‌ها و فربه‌تر شدن آن، جرم جنبه عمومی و اجتماعی به خود گرفت و بزه کار نه به خاطر تحمیل خسارت بر بزه‌دیده، بلکه به دلیل اختلالی که در نظم عمومی ایجاد کرده است، از طرف مقامات عمومی تعقیب و مجازات می‌شد.

به این ترتیب این دولت بود که اجرای مجازات را مدیریت می‌کرد و آن را طوری تنظیم می‌نمود که موضوع اصلی آن جبران صدمه‌ی اجتماعی باشد و بزه‌دیده موقعیت تبعی داشته باشد، چنان که دعوای کیفری بدون ضرورت مداخله‌ی وی به طور عادی جریان پیدا کند. البته، با دوام گرفتن حکومت‌های مطلقه، اصولاً تشخیص پادشاه، بالاترین تشخیص‌ها بود و پادشاهان نه تنها در تشخیص جرم بلکه در اعمال مجازات نیز تابع تشریفات و قواعد خاص نبودند و برای اجرای مجازات مجرم دست به شکنجه‌های وحشیانه می‌زدند. برای نمونه در انگلستان شکم کسی را که به دلیل خیانت بر ضد مصالح عالیه کشور محکوم شده بود پاره می‌کردند، قلبش را در می‌آوردند، گونه‌هایش را له می‌کردند و قلب را به شعله آتش می‌سپردند.<sup>۲</sup> قضاات نیز در این دوره، اختیارات گسترده‌ای در تفسیر و تعبیر قوانین داشتند و بر حسب میزان نفرت و انزجاری که عمل مجرمین ایجاد می‌کرد، می‌توانستند مجازات‌های خفیف‌تر یا سنگین‌تری را در مورد جرایم واحد و یکنواخت تحمیل کنند و نیز می‌توانستند به تبعید، حبس، زندان با اعمال شاقه، شکنجه و اعدام بر حسب آنکه میل آن‌ها چه بکشد، حکم دهند.<sup>۳</sup> البته برخی نویسندگان بر خلاف این عقیده

<sup>۱</sup> - کریستی، نیل، «اختلاف‌ها به مثابه دارایی»، ترجمه حسین غلامی، مجله فقه و حقوق، شماره ۸، بهار ۱۳۸۵، ص ۱۷.

<sup>۲</sup> - مالوری، فیلیپ، اندیشه‌های حقوقی، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران: آگه، چاپ دوم، ۱۳۸۸، ص ۱۵۵.

<sup>۳</sup> - صانعی، پرویز، حقوق جزای عمومی، جلد اول، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۱، ص ۵۳.

مشهور، معتقدند قضاات در این دوره چندان هم آزاد نبودند و مجازات تا موقعی که قانونی برای آن نبود، بر مبنای سنت و سوابق قضایی و متون رومی تعیین می‌گردید.<sup>۱</sup> این وضعیت تا اواخر قرن هفدهم، کمابیش ادامه داشت. در این زمان نیز در بسیاری از کشورهای اروپایی حکومت‌های سلطنتی استبدادی مشروعیت خویش را در از بین بردن بی‌نظمی‌های آغاز قرن هفدهم توجیه می‌کردند.<sup>۲</sup> شاید دیدگاه‌های هابز در لوایتان<sup>۳</sup> در تقویت توجیحات مزبور بی‌تاثیر نبوده است.<sup>۴</sup> در این قرن، اندیشه‌های آزادی‌خواهانه افرادی نظیر مونتسکیو،<sup>۵</sup> ژان ژاک روسو،<sup>۶</sup> ولتر،<sup>۷</sup> بکاریا<sup>۸</sup> و... تحت تاثیر نظریات جان لاک،<sup>۹</sup> فیلسوف مشهور انگلیسی در سراسر اروپا گسترش یافت.<sup>۱۰</sup> اندیشمندان این عصر در انتقادات خود علیه تشکیلات سیاسی و اقتصادی، نظام کیفری را مستثنا نمی‌کردند. ویکتور هوگو با عبارت تند و تیزی بر بی‌عدالتی قضاات می‌تازد که «آری قاضی در ردای قضاوت می‌غرد، می‌جود، پاره‌پاره می‌کند، ریزریز

<sup>۱</sup> - استفانی، و دیگران، پیشین، ص ۶۶

<sup>۲</sup> - Zifcak, Spencer, Globalization and the Rule of Law, Rutledge Taylor & Francis Group, First published, 2005, p. 11.

<sup>۳</sup> - Leviathan.

<sup>۴</sup> - لوایتان، اثر فلسفی تامس هابز فیلسوف انگلیسی است که در ۱۶۵۱ میلادی به زبان انگلیسی در لندن انتشار یافت. این کتاب دارای چهار بخش است: «انسان»، «دولت»، «دولت مسیحی»، و «قلمرو ظلمات» به عنوان ضد دولت مسیحی. هابز در کتاب خود نشان می‌دهد که چگونه ترس از مرگ باعث به وجود آمدن یک قرارداد اجتماعی بین انسان‌ها می‌شود. لوایتان تاثیر بسیار مهمی در فلسفه غرب گذاشته و الهام‌بخش بسیاری از نظریه‌های قرارداد اجتماعی در رشته‌ی فلسفه سیاسی بوده است. لوایتان اشاره به یک هیولا و غول عظیم‌الجثه‌ای است که از دریا سرک می‌کشد و مثل و مانند ندارد. این نام از باب چهل و یکم کتاب ایوب، در تورات گرفته شده است. هابز در این کتاب می‌گوید: انسان در وضعیت طبیعی با خشونت، هم‌سو و همراه است و دست از جنگ و ستیز برنمی‌دارد و به همین دلیل به سرور و رهبری که به او امر و نهی کند (به لوایتان) نیاز دارد و برای پایان دادن به جنگ و خشونت، چاره‌ی کار این است که به «دولت قدرتمند» تن دهد و الزاماتش را بپذیرد. برای مطالعه بیشتر در این خصوص رک. هابز، توماس، لوایتان، ترجمه حسین بشیریه، نشر نی، چاپ هفتم، ۱۳۹۱.

<sup>۵</sup> - Montesquieu.

<sup>۶</sup> - Jean-Jacques Rousseau.

<sup>۷</sup> - Voltaire.

<sup>۸</sup> - Beccaria.

<sup>۹</sup> - John Locke.

<sup>۱۰</sup> - John Kleinig, Ethics and Criminal Justice, An Introduction, Cambridge University Press, First published in 2008, p. 10.

می‌کند.<sup>۱</sup> بکار یا نیز شجاعانه در برابر کیفرهای سنگین، شکنجه‌ها و خودرایی قضات، که سرنوشت بزه‌کاران را دست‌خوش تمایلات خویش قرار می‌دادند، می‌ایستد و قلم می‌زند. فصل دوازدهم رساله وی، توان‌مندی شگفت‌انگیز او را در سخنوری علیه شکنجه به‌خوبی می‌رساند. وی می‌گوید: «شکنجه دادن متهم در جریان دادرسی، ددمنشی مشروعی است که نزد بسیاری از ملت‌ها رسم شده است؛ خواه برای واداشتن متهم به اقرار، خواه برای روشن کردن تناقض‌هایی که دچار آن شده، خواه، برای یافتن هم‌دستان او، خواه نمی‌دانم به کدام منظور فوق‌بشری و نامفهوم زدودن رسوایی، خواه سرانجام برای بزه‌های دیگر که ممکن است مرتکب شده باشد، ولی به ارتکاب آن‌ها متهم نیست».<sup>۲</sup>

آنچه را در میان افکار این اندیشمندان به عنوان یک شاخص می‌توان جست‌وجو نمود، مفهوم «اصول‌گرایی کیفری» است. این مفهوم، اگرچه در آثار این افراد، به طور صریح نیامده است؛ اما با بازخوانی افکار و اندیشه‌های روشن‌گری، می‌توان به راحتی آن را انتزاع نمود.

از نیمه دوم قرن هجدهم، به همت فیلسوفان و دانشمندان علم حقوق و با اعتراض به کیفرهای سنگین و شکنجه‌های وحشیانه و برخوردهای ظالمانه، اصولی که حقوق کیفری شکلی و ماهوی بر پایه‌ی آن استوار شد، پی‌ریزی گردید. در واقع می‌توان گفت؛ بشر قرن هجدهم دیگر توان تحمل ظلم و ستمی که بر او می‌رفت را نداشت. اندیشمندان این عصر، دست به دست هم داده و با تاکید بر اصول‌گرایی و لزوم توجه مطلق و بی‌چون‌وچرا به آن در برابر حکومت‌های وقت قیام نمودند و این اصول را همچون سلاحی در دستانشان در برابر حکومت‌های مطلقه به رخ کشیدند. شدت ظلم و جور تا حدی بود که اندیشمندان آن عصر، چاره‌ای جز این نداشتند که قواعد عدالت را مطلق و مستقل از هرگونه صورت‌بندی بدانند. اصولی مشخص که عیناً و بی‌کم‌وکاست باید نصب‌العین باشد.

این اصول به عنوان دژی محکم در برابر تعدی حکام و قضات مستبد قلمداد می‌شدند<sup>۳</sup> و البته طبیعی است که با توجه به افراط‌گرایی صاحبان قدرت در آن زمان به صورتی کاملاً غیر

<sup>۱</sup> - مالوری، پیشین، ص ۲۷۰.

<sup>۲</sup> - بکاریا، سزار، رساله جرایم و مجازات‌ها، ترجمه محمدعلی اردبیلی، میزان، چاپ ششم، ۱۳۸۹، ص ۵۳.

<sup>۳</sup> - Newman, Graeme; Marongiu, Pietro, "Penological Reform and the Myth of Beccaria", *Criminology*, Vol. 28, No.2, 1990, p. 336.

قابل انعطاف مطرح می‌شود، تا حقوق و آزادی‌های افراد جامعه از رهگذر خلل و فُرَج احتمالی آن آسیب نبیند. اما در این میان، سزار بکاریا، سهمی بیش از دیگران دارد و به نوعی معمارِ اصول‌گرایی کلاسیک به‌شمار می‌آید. رساله جرایم و مجازات‌های او، بدون اغراق، اروپا را تکان داد. اما این اصول، کدام بودند؟ در گفتارِ بعدی به توصیفِ این اصول می‌پردازیم.

### گفتار دوم - جلوه‌های اصول‌گرایی کیفری کلاسیک

خطوط اساسی اصول‌گرایی کیفری توسط بکاریا ترسیم شده است. البته گفته می‌شود؛ برای نخستین بار در حقوق انگلستان، گلانویل ویلیامز<sup>۱</sup> حقوق کیفری را به دو بخش عمومی و اختصاصی، تقسیم کرد.<sup>۲</sup> عصرِ روشن‌گری، عصرِ جرات یافتن، برای دانستن است و بکاریا، نمادِ عصرِ روشن‌گری و معمارِ عدالتِ کیفری مدرن است.<sup>۳</sup> اصولی که به‌ویژه توسط بکاریا مطرح شد، هم‌زمان با کشورهای دیگر در فرانسه چه در اعلامیه حقوق بشر و شهروندی ۱۷۸۹ و چه در قانون جزای ۱۷۹۱ فرانسه متجلی شد.<sup>۴</sup> قانونِ اخیر از افکار بکاریا الهام می‌گرفت، لذا به حذف مجازات‌های بدنی پرداخت و مجازات اعدام را تنها برای چند جرم مشخص پیش‌بینی نمود و تساوی در مجازات و ثابت ماندن مجازات‌ها و حذف عفو خصوصی را به طور افراطی مورد قبول قرار داد و هیچ‌گونه اختیاری در این خصوص برای قضات قائل نبود. به این ترتیب می‌توانیم اصول مورد نظر را در موارد ذیل خلاصه کنیم:

#### الف: اصل قانونی بودن جرم و مجازات

این اصل را شاید بتوان، مهم‌ترین اصل حقوق کیفری کلاسیک و یکی از مهم‌ترین دستاوردهای جامعه بشری در حقوق کیفری دانست. البته این اصل ریشه در حاکمیت قانون<sup>۵</sup> دارد، که تقریباً

<sup>۱</sup> - Glanville Williams.

<sup>۲</sup> - Duff, op.cit., p. 205.

<sup>۳</sup> - Sherman, L. W, "Enlightened Justice: Consequentialism and Empiricism", in: Quality in Crime Prevention, edited by Erich Marks, Anja Meyer and Ruth Linssen, Books on Demand GmbH, Norderstedt, 2005, p. 42.

<sup>۴</sup> - برای دیدن این خط سیر تاریخی رک.

Bar, L., A History of Continental Criminal Law, the Law Book Exchange Ltd., 1999.

<sup>۵</sup> - Rule of Law.



به عنوان نخستین ارزش روشن فکری مطرح می‌شد.<sup>۱</sup> این اصل در واقع ترکیبی از چهار ارزش انصاف،<sup>۲</sup> آزادی،<sup>۳</sup> دموکراسی<sup>۴</sup> و برابری<sup>۵</sup> است، که با هم گستره‌ای از دکترین حقوق کیفری را توجیه می‌کنند.<sup>۶</sup> عمده‌ترین و اساسی‌ترین اصولی که بکاریا وارد حقوق جزای کلاسیک کرده، اصل قانونی بودن جرم و مجازات و یکسان بودن همه در برابر قانون است. برابر این اصل، هیچ عملی را نمی‌توان جرم دانست، مگر آن که قبلاً از طرف قانون، به این عنوان معرفی و مجازاتی برای آن، تعیین شده باشد. در همین خصوص، بکاریا معتقد است: «تنها بر پایه‌ی قوانین می‌توان کیفرهای متناسب با جرایم را تعیین کرد و این اختیار خاص، تنها به قانون‌گذار که نماینده جامعه‌ای است که بر اساس یک قرارداد اجتماعی تشکیل یافته تعلق دارد».<sup>۷</sup> به عبارت دیگر نه تنها دادرسان بلکه سایر مقامات اجرایی نیز نمی‌توانند به اختیار و تشخیص خود اقدام به جرم‌انگاری و یا تعیین مجازات نمایند. این تنها قانون‌گذار صالح است که باید در چارچوب قانون اساسی به تعیین جرم و مجازات بپردازد.<sup>۸</sup>

قانونی بودن جرم و مجازات، یک اصل است و سراسر قانون کیفری، تابع آن است. این اصل، نه فقط در حقوق جزای ماهوی، بلکه در آیین دادرسی و در کلیه اقدامات و رسیدگی‌ها از جمله صلاحیت دادگاه‌ها، شیوه رسیدگی، و... نیز حاکم است. این اصل در ماده ۸ اعلامیه حقوق بشر و شهروندی فرانسه برای اولین بار مورد توجه قرار گرفت<sup>۹</sup> و از آن‌جا به دیگر کشورها تسری یافت. این اصل که امروزه نیز به عنوان یکی از اصول کیفری در کشورهای غربی پذیرفته است در

<sup>۱</sup> - Zifcak, op.cit., p. 11.

<sup>۲</sup> - Fairness.

<sup>۳</sup> - Liberty.

<sup>۴</sup> - Democracy.

<sup>۵</sup> - Equality.

<sup>۶</sup> - Leo Katz, Michael S. Moore, and Stephen J. Morse, Foundations of Criminal Law, Oxford University Press, 1999, p. 194.

<sup>۷</sup> - بکاریا، پیشین، ص ۳۴.

<sup>۸</sup> - اردبیلی، پیشین، ص ۱۲۸.

<sup>۹</sup> - بنابر این ماده: قانون جز برای مواردی که به دقت و وضوح لازم شمرده شود مجازات برقرار نمی‌کند. هیچ‌کس را نمی‌توان کیفر داد مگر به موجب قانون مصوب و لازم‌الاجرائی که پیش از ارتکاب جرم وجود داشته و با تشریفات قانونی به موقع اجرا گذاشته شده باشد.

اصول مختلف قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تجلی پیدا کرده<sup>۱</sup> و در قانون مجازات اسلامی نیز نمود پیدا کرده است.<sup>۲</sup>

### ب: اصل تساوی در مجازات

آنچه بشریت قرن هجدهم را آزرده خاطر کرده بود، وجود تبعیض، در تمام سطوح بود. اقتضای عدالت آن بود که همگان در برابر قانون مساوی باشند؛ درحالی که این وضع مجرم و موقعیت وی بود که عامل تعیین‌کننده در اجرای کیفر بود. حتی آن‌چنان که گفته می‌شود در مورد اجرای مجازات واحد هم وضع مجرمین یکسان نبود؛ نجبا را گردن می‌زدند و افراد عادی را به دار می‌آویختند.<sup>۳</sup> این نابرابری‌ها بود که باعث شد، اندیشمندان عصر روشن‌گری در برابر آن اعتراض کنند و اصل تساوی مجازات‌ها را مطرح می‌کنند. بر مبنای این اصل انسان‌ها با یکدیگر برابرند و لذا باید حقوق و آزادی‌های برابری نیز داشته باشند و در اجرای مجازات‌ها نیز می‌بایست این تساوی رعایت گردد. پیام عدالت مطلق اندیشمندان عصر روشن‌گری، چیزی جز این نبود، زیرا در این دوره آن چه در زمینه‌ی عدالت کیفری مطرح شد، همه بر مبنای مفهوم انسان آزاد و با تکیه بر منافع و حقوق شخصی افراد بود؛ که البته تا حدودی قابل قبول بود؛ هرچند که اجرای آن به صورت غیر قابل انعطاف -آن طور که اندیشمندان عصر روشن‌گری می‌خواستند- عملاً غیر ممکن بود. برخی نویسندگان هم گفته‌اند: به لحاظ نظری، درست است که همه‌ی افراد در مقابل قانون برابرند، اما قائل بودن به این که یک فرد فقیر که هیچ پشتوانه‌ی مالی ندارد، با یک فرد ثروتمند یا یک شرکت بزرگ در پرونده‌ای مشابه، فرصتی برابر دارد، قطعاً نادرست است.<sup>۴</sup> علاوه بر این که هزینه دادرسی، ناتوانی در به خدمت گرفتن وکیل ماهر و... باعث نشیندن صدای او و

<sup>۱</sup> - به عنوان مثال، اصل سی و ششم مقرر می‌دارد: حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد.

<sup>۲</sup> - به عنوان مثال، ماده ۱۲ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ مقرر می‌دارد: حکم به مجازات یا اقدام تامینی و تربیتی و اجرای آن‌ها، باید از طریق دادگاه صالح، به موجب قانون و با رعایت شرایط و کیفیات مقرر در آن باشد.

<sup>۳</sup> - محسنی، مرتضی، دوره حقوق جزای عمومی، جلد اول (کلیات حقوق جزا)، کتابخانه گنج دانش، چاپ سوم، ۱۳۸۲، ص ۱۹۲.

<sup>۴</sup> - Carrington, Walter, "Equality before the Law", the Virginia Law Register, New Series, Vol. 8, No. 7, Nov. 1922, p. 481.

نادیده انگاشتن او در فرآیند دادرسی نیز می‌شود. بعدها اندیشمندان حقوق کیفری به درستی تشخیص دادند اصل تساوی مجازات‌ها، مبتنی بر این تفکر نادرست است که همه‌ی مجرمانی که مرتکب جرم واحدی شده‌اند، خطر واحدی را برای جامعه ایجاد می‌کنند؛ لیکن نمی‌شود بدون توجه به وضعیت و شخصیت متهم اقدام به تعیین مجازات نمود.

### ج: اصل ثابت ماندن مجازات‌ها

متفکران قرن هجدهم برای اجرایی کردن اصل تساوی مجازات‌ها، راه چاره را وجود قوانین ثابت می‌دانستند. وجود قوانین ثابت، حربه‌ای در برابر قدرت فوق‌العاده‌ی قضات و اختیارات نامحدود آن‌ها بود. در واقع وجود قوانین ثابت و غیر قابل انعطاف، شرط تضمین حقوق و آزادی‌های مردم دانسته می‌شد.<sup>۱</sup> این اصل نیز همچون سایر اصول پیشنهادی این عصر، مطلق و خشک بود. قوانین ثابت راه را برای هرگونه اعمال اختیار، توسط قضات می‌بست. این عدم انعطاف و اعمال بی‌چون‌وچرای مَر قانون، حکایت از نگاه مطلق‌انگارانه‌ی اندیشمندان دوره روشن‌گری به عدالت کیفری داشت. برابر این اصل مجازات‌ها بدون هیچ‌گونه حداقل و حداکثری -چنان که امروزه در قوانین بسیاری از کشورها مشاهده می‌کنیم- در قانون وضع می‌شد و قاضی دادگاه هیچ حقی در تعیین میزان مجازات و یا نحوه‌ی اجرای آن نداشت. این اصل در قانون جزای ۱۷۹۱ فرانسه انعکاس یافت.

هم‌چنان که گفته شد، اصل قانونمندی سده‌ی محکم برای مقابله با اختیارات تام و مطلق حاکمان و قضات تلقی می‌شد. این نکته شاید از این منظر نکته‌ی مثبتی باشد، اما مطالعات نشان داد که فردی کردن مجازات با ثابت بودن مجازات‌ها تنافی دارد و بزه‌کارانی که مرتکب جرم واحدی می‌شوند، لزوماً خطر واحدی برای جامعه ایجاد نمی‌کنند، لذا برخورد متناسب با شخصیت آن‌ها اقتضای راه دیگری جز ثبات در مجازات است.

### د: اصل التزام به معنای لفظی قانون

بکاربیا معتقد بود، دشواری رعایت دقیق معنی لفظی قانون کیفری، با آشفتگی‌هایی که از تفسیر

<sup>۱</sup> - همان، ص ۱۹۰.

همان قانون ریشه می‌گیرد قابل مقایسه نیست.<sup>۱</sup> تفسیر لفظی از جمله نتایج اصل قانونی بودن جرم و مجازات و شاید به عبارت بهتر، مکمل اصل قانون‌مندی شمرده می‌شود. این اصل نیز محصول نگاه مطلق‌گرایانه‌ی اندیشمندان عصر روشن‌گری است که هدفشان منع قضات از تفسیر به رای بود.<sup>۲</sup> بنابر این اصل، قاضی نباید از چارچوب الفاظ متن فراتر برود. به عبارتی قاضی برای درک منظور مقنن می‌تواند از قواعد دستوری کمک بگیرد ولی هرگز نباید از منطوق عبارات قانون تجاوز کند.<sup>۳</sup>

البته این اصل از این جهت که قانون را کامل و بی‌عیب و نقص قلمداد می‌کند، مورد انتقاد قرار گرفت، زیرا قانون محصولی از محصولات انسانی است و انسان در زندگی خویش مصون از خطا و اشتباه نیست. بنابراین منطقی نیست انتظار داشته باشیم قانون کامل و بدون نقص باشد. شاید به همین دلیل بلکستون<sup>۴</sup> قاضی و سیاست‌مدار انگلیسی معاصر بکارها، در کتاب شرحی بر حقوق کیفری انگلستان، از قضات به عنوان اندیشمندان حقوق<sup>۵</sup> و یا خزانه‌داران حقوق<sup>۶</sup> دفاع می‌کند.<sup>۷</sup>

#### ه: اصل شخصی بودن مجازات

تا قبل از عصر روشن‌گری، حتی بعد از گذار از دوره‌ی انتقام خصوصی و دوره‌ی دادگستری خصوصی، در صورت ارتکاب جرم توسط فرد، اطرافیان و نزدیکان وی مصون از تعقیب و مجازات نبودند و حکومت‌های مطلقه بی‌رحمانه با خانواده‌ی وی برخورد می‌کردند. اصل شخصی بودن مجازات، در پی صیانت از حقوق و آزادی‌های فردی بیان‌گر این نکته است که تنها همان فردی که مرتکب جرم شده است باید مورد تعقیب و مجازات قرار گیرد و نه دیگران!<sup>۸</sup>

<sup>۱</sup>- بکارها، پیشین، ص ۳۷.

<sup>۲</sup>- Yasutomo Morigiwa, Stolleis Michael, Halperin Jean-Louis, Interpretation of Law in the Age of Enlightenment, Springer, 2011, p. 185.

<sup>۳</sup>- اردبیلی، پیشین، ص ۱۵۲.

<sup>۴</sup>- Blackstone.

<sup>۵</sup>- Oracles of the Laws.

<sup>۶</sup>- Depository of the Laws.

<sup>۷</sup>- Ibid., p. 185.

<sup>۸</sup>- در این چارچوب، ماده ۱۴۱ قانون مجازات اسلامی جدید، تصریح می‌دارد: مسئولیت کیفری، شخصی است.

هرچند رعایت دقیق این مهم به این معنا که اطرافیان و نزدیکان بزه کار، تحت تاثیر آثار مجازات تحمیلی بر وی قرار نگیرند، تقریباً غیر ممکن است؛ مثلاً فردی که پدرش را به خاطر ارتکاب سرقت حبس کرده‌اند، هم از نظر مالی در مضیقه قرار می‌گیرد و هم از نظر روحی در معرض بی‌آبرویی و سرزنش دیگران و فشارهای روانی ناشی از نبود پدر قرار می‌گیرد.

#### و: اصل قطعیت و حتمیت مجازات

مسئله‌ای که بکار یا و سایر اندیشمندان عصر روشن‌گری بر آن تاکید داشتند، حتمیت و قطعیت در مجازات بود. بکار یا در فصل بیستم رساله خویش اظهار می‌دارد: «اجرای مجازات‌ها باید حتمی باشد و استفاده از حق گذشت، عفو، پناهندگی و مرور زمان، مانع از اجرای مجازات نگردد».<sup>۱</sup> به باور او هرچه اجرای مجازات سریع‌تر و از نظر زمانی نزدیک‌تر به وقوع جرم باشد، سودمندتر و عادلانه‌تر خواهد بود.

این سخن تا اندازه‌ای پذیرفتنی است، زیرا وقتی بزه کار می‌بیند، راه‌های مختلفی برای گریز از تحمل مجازات است، امیدوارانه‌تر دست به ارتکاب جرم می‌زند. با این حال، این سخن بکار یا که «خوشا ملتی که رحم و عفو را شوم می‌پندارد»<sup>۲</sup> نیز کمی بی‌رحمانه به نظر می‌رسد. این درست است که اگر گریز از کیفر محال باشد، ملایم‌ترین رنج‌ها روح بشر را متوحش می‌کند،<sup>۳</sup> اما نباید فضای اجرای مجازات به گونه‌ای ترسیم شود که بزه کار را از اصلاح و جبران خسارتی که وارد کرده است، ناامید سازد و دنیا در پیش چشمش سیاه گردد و راه برگشتی برای خود متصور نباشد. این وضعیت، سبب می‌گردد که او در سلوک مجرمانه‌ی خویش، ثابت‌قدم شود.

#### ز: اصل تناسب<sup>۴</sup> جرم و مجازات<sup>۵</sup>

یکی دیگر از آورده‌های اصول‌گرایی کیفری کلاسیک، اصل تناسب جرم با مجازات است. البته

<sup>۱</sup> - بکار یا، پیشین، ص ۸۶.

<sup>۲</sup> - همان، ص ۸۷.

<sup>۳</sup> - همان، ص ۸۶.

<sup>۴</sup> - the Principle of Proportionality.

<sup>۵</sup> - برای مطالعه بیشتر در مورد تناسب جرم و مجازات، رک. رحمدل، منصور، تناسب جرم و مجازات، سمت، چاپ اول، ۱۳۸۹.

برخی اندیشمندان حقوق کیفری تعبیر دیگری از این اصل را تحت عنوان اصل ضرورت<sup>۱</sup> ارائه کرده‌اند.<sup>۲</sup> اندیشمندان کلاسیک حقوق کیفری با انتقاد از شدت و خشونت بیش از حد مجازات در دوران گذشته معتقد بودند میزان مجازات باید متناسب با شدت جرم ارتكابی باشد. اگر دو جرم را که زبان آن‌ها به جامعه یکسان نیست، به یک نسبت کیفر دهند، مردمان مانعی قوی‌تر بر سر راه خویش نمی‌یابند تا آنان را از ارتكاب جرم بزرگ‌تری که فایده‌ی بیشتری نصیبشان می‌کند، بازدارد.<sup>۳</sup> اگرچه سخن گفتن از تناسب میان جرم و مجازات در صفحه‌ی کاغذ بسیار آسان است، اما پرسش اساسی که بکاریا و هم‌فکرانش باید به آن پاسخ می‌دادند، این است که چه معیاری برای تناسب وجود دارد؟ بله، تشخیص این تناسب در مواردی ممکن است آسان باشد؛ مثلاً مجازات اعدام برای سرقت یک شیء شاید چندان مناسب به نظر نرسد؛ اما پرسش اساسی این است که با چه معیاری می‌توان گفت که مثلاً شش ماه حبس مجازات برای سرقت یک شیء مناسب است و نه یک سال حبس؟

اصولی از این دست که برخی از آن‌ها را برشمردیم، نویدبخش تولد عدالت کیفری، در بستر اصول‌گرایی کیفری است. اصولی که حقوق کیفری را با کارکردی سزاگرایانه پرورش داده‌اند؛ سزاگرایی به این معنا که تاکید بر اجرای کیفر می‌گردد، به این دلیل که بزه‌کار، مرتکب جرم شده است.<sup>۴</sup> اصولی که به بازآفرینی عدالت در بستری اخلاقی گردید، که بی‌شبهت به مطلق‌انگاری اخلاقی در اندیشه‌ی کانت نیست.<sup>۵</sup> در نتیجه‌ی چنین اصول‌گرایی، حقوق کیفری، وصفی جزم‌اندیشانه پیدا می‌کند، که قابلیت انطباق با شرایط گوناگون را از دست می‌دهد. به عبارت دیگر، نگاه به آینده ندارد، چرا که دربرداخته‌ی وقایع و روابطی است که قبل از تحمیل کیفر، وجود دارد.<sup>۶</sup> اصولی که ویژگی‌های قابل توجهی دارد.

<sup>۱</sup>- the Principle of Necessity.

<sup>۲</sup>- Ashworth, Andrew, *The Principles of Criminal Law*, Oxford University Press, Fifth edition, 2006, p. 66.

<sup>۳</sup>- همان، ص ۹۲.

<sup>۴</sup>- S. Moore, Michael, *Placing Blame: A Theory of the Criminal Law*, Oxford University Press, 2010, p. 28.

<sup>۵</sup>- Sherman, op.cit., 52.

<sup>۶</sup>- Berman, Mitchell N., "The Justification of Punishment", in: *the Rutledge Companion to Philosophy of Law*, edited by Marmor, Andrei, Rutledge, 2012, p. 144.

### گفتار سوم - ویژگی‌های اصول کیفری کلاسیک

اصولی که در گفتار قبل برشمردیم، با توجه به خاستگاه و شرایط سیاسی و اجتماعی عصر روشن‌گری، ویژگی‌هایی را اقتضا می‌نماید که شاید توجه به برخی از آن‌ها خالی از وجه نباشد:

#### الف: مطلق بودن

آنچه در بین ویژگی‌های اصول طرح شده توسط اندیشمندان عصر کلاسیک، بیش از همه رخ می‌نماید، مطلق بودن است.

اصول‌گرایی کلاسیک انگاره‌های مطلق را ارائه می‌کند که به هیچ‌وجه عدول از آن‌ها پذیرفته نیست. ویژگی خشک و غیر قابل انعطاف این اصول، راه هرگونه اعمال نظر توسط قضات را می‌بندد. اگرچه نمی‌توان تلاش و کوشش صاحب‌نظران این اصول‌گرایی را نادیده گرفت، زیرا آن‌ها در پی ساختن دژی محکم در برابر ظلم و جور قضات و حاکمان مستبد بودند و تمام سعی‌شان معطوف این بود که هیچ راه نفوذی برای آنان باقی نماند. شدت ظلم و جور صاحبان قدرت مطلقه، راه چاره‌ای جز سد قواعد مطلقه‌ی عدالت کیفری نداشت. اما، علی‌رغم همّت بی‌شائبه‌ی متفکران آن عصر، عیب و نقص ناشی از این مطلق‌انگاری‌ها را نباید انکار نمود. چنان‌که رعایت این مطلق‌انگاری در قانون جزای ۱۷۹۱ فرانسه و سایر کشورها، مشکلاتی را ایجاد نمود که منجر به تعدیل آن‌ها در دوره‌های بعد شد.

#### ب: کلی بودن

هم‌چنان که از نام اصول برمی‌آید، کلی بودن، یکی از ویژگی‌های، ذاتی اصول است. اصول کیفری کلاسیک، همه‌ی افراد جامعه را به رعایت خویش ملزم می‌کند. اصول‌گرایی، موضوعات عدالت کیفری را به صورت مجرد و انتزاعی در نظر می‌گیرد، نه این که آن‌ها را به صورت شخصی و موردی مورد توجه قرار دهد. اصول‌گرایی، برخاسته از خرد انسانی است، به گونه‌ای که بر همه‌ی مردم زمین، حاکم است.<sup>۱</sup> این اصول کلی، خود دربردارنده‌ی قواعد دیگری هستند؛ مثلاً

<sup>۱</sup> - Montesquieu, Charles-Louis de Secondat, Baron de La, The Political Theory of Montesquieu, Cambridge University Press, 1977, p. 65.

اصل قانونی بودن جرم و مجازات اقتضا می‌کند که قوانین کیفری، عطف به ماسبق نشوند، مضیق تفسیر شوند، و نهاد دیگری غیر از قانون‌گذار صالح، اقدام به قانون‌گذاری نکند. ویژگی کلی بودن را به خوبی می‌توان در اصل تساوی مجازات‌ها مشاهده نمود. تساوی مجازات، به این معنا که قانون، نسبت به همه‌ی افراد، به صورت یکسان باید اجرا گردد، یا به عبارتی دیگر، همه‌ی افراد، در مقابل قانون با یکدیگر برابرند و نباید در اعمال قوانین کیفری، نسبت به آن‌ها، تبعیض روا داشت.

### ج: دایمی بودن

یکی دیگر از ویژگی‌های اصول کیفری، دایمی بودن آن‌هاست، که البته این در مطلق بودن اصول کیفری نهفته است. این ویژگی، مانع پویایی حقوق کیفری گردیده و باعث می‌شود حقوق کیفری، تحولات لازم را درنیابد. در حالی که همه می‌دانیم، حقوق، به دلیل آن که تنظیم‌کننده‌ی روابط اجتماعی است، ماهیتاً زنده و دایماً در حال تغییر است. رویدادهای اجتماعی، چارچوب قانونی جدیدی اقتضا می‌کند که با دایمی بودن و مطلق بودن اصول کیفری سازگاری ندارد. با این حال باید توجه داد که این ویژگی، ناشی از تفکر فلسفی حاکم بر دوران بکاریا و ابتدای حق بر معیارهای ثابت و مورد اتفاق، بوده است.

### گفتار چهارم کارکردهای اصول‌گرایی کیفری

ما نمی‌توانیم به طبقه‌بندی نظریه‌های حقوق کیفری بپردازیم، مگر به این پرسش پاسخ دهیم که به چه نوعی از حقوق کیفری و چه اهداف مطلوبی قرار است، نائل شویم.<sup>۱</sup> اصول کیفری که قبلاً از آن‌ها یاد شد، نتایج و کارکردهایی در حقوق کیفری داشته‌اند که نمی‌توان از آن غافل بود.

### الف: قاعده‌مند ساختن حقوق کیفری

اولین و مهم‌ترین کارکرد اصول‌گرایی کیفری، قاعده‌مند ساختن حقوق کیفری است. در واقع این قاعده‌مندسازی، خصیصه‌ی ذاتی اصول‌گرایی کیفری محسوب می‌شود. بعد از گذشت هزاران

<sup>۱</sup> - Leo Katz, Michael S. Moore, and Stephen J. Morse, op.cit., p. 54.



سال که حقوق کیفری، از بی‌قاعدگی رنج می‌برد، اصول‌گرایی کیفری به حقوق کیفری چارچوبی نسبتاً منسجم بخشید و آن را از اعمال سلیقه‌های شخصی حکمرانان حفظ نمود. نکته‌ای که توجه به آن ضروری است، این است که حقوق کیفری که عمر آن به درازای کهن‌ترین اجتماعات انسانی است تا عصر روشن‌گری، بر مبنای سنت‌ها و عرف‌های جوامع شکل گرفته بود. اما به این معنا که یک سری اصول و قواعد کلی بر آن حاکم باشد و آن را راهبری کند، با معماری بکار یا بنا گردید. هنر بکار یا و هم‌عصران متفکرش این بود که نظم نوینی را بر پیکره‌ی حقوق کیفری حاکم نمود و آن را از بی‌هنجاری و بی‌قاعدگی و تفسیرها و اعمال سلیقه‌های شخصی نجات داد.

#### ب: تحقق عدالت

یکی دیگر از کارکردهای اصول‌گرایی کیفری، تحقق عدالت است. عدالت در طول تاریخ همواره به عنوان ارزشی مطلوب مدنظر بوده است. اگرچه شاید هنوز بشر نتوانسته به تعریفی متفق‌علیه نسبت به عدالت دست پیدا کند، اما وجود یا نبود آن در حوزه‌های مختلف برایش قابل درک بوده است. به عبارت بهتر اگرچه تعریف عدالت مشکل است، اما سخن گفتن از ظلم و بی‌عدالتی، چندان دشوار نیست. در حوزه‌ی حقوق کیفری، پرسش مهم این است که تحقق عدالت نسبت به چه کسی مورد نظر است؟ بزه‌کار، بزه‌دیده، یا جامعه؟ در پاسخ باید گفت؛ تشبیه در برداشت از مفهوم عدالت کیفری و اجرای آن باعث می‌شود که هم بزه‌کار و هم بزه‌دیده و هم جامعه احساس بی‌عدالتی کنند، احساسی که مبتنی بر واکنش است و نه تفکر و تعقل.<sup>۱</sup>

ستم‌دیدگان تاریخ بشریت، به عنوان قربانیان بی‌عدالتی همواره در پی آن بوده‌اند تا درمانی برای این درد بیابند و به وسیله‌ای از خودکامگی صاحبان قدرت رهایی یابند. یکی از ثمرات عصر روشن‌گری این بود که از رهگذر اصول‌گرایی کیفری، زمینه‌ی تحقق عدالت فراهم گردید. بدین سبب است که کانت، عدالت را به عنوان امری مطلق برمی‌شمارد که عمل فردی خاص، آن را دچار خدشه نموده و کارکرد مجازات را، اجرای چنین عدالتی می‌داند؛ کارکردی که اجرای حقوق

<sup>۱</sup> - موحّد، محمدعلی، در هوای حق و عدالت، نشر کارنامه، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۹۰.

کیفری را بدون هیچ شرطی، الزام‌آور می‌سازد.<sup>۱</sup> در این جا کیفر نمی‌تواند از دیدگاه نتیجه‌گرایانه در نظر آورده شود، دیدگاهی که در جست‌وجوی امر خیر است، بلکه این عدالت کیفری است که به مثابه ضرورت مطلق به مجازات منجر می‌گردد.<sup>۲</sup> رعایت اصولی مانند اصل قانونی بودن جرم و مجازات، شخصی بودن مجازات، تساوی مجازات‌ها و تناسب جرم و مجازات در قوانین کیفری کشورها، نویدبخش آن است که همگان برابری و هیچ‌گونه تبعیض و غرض‌ورزی پذیرفته نیست. برای مثال با اجرای مجازات متناسب با جرم، جلوی بی‌عدالتی گرفته می‌شود. پای‌بندی به این اصول، قاضی را مکلف می‌کند قانون را تفسیر به رای نکند و مجازات را به میل خود تعیین ننماید و قوانین را بی‌کم‌وکاست، عیناً اجرا کند. وقتی چنین وضعی در جامعه ایجاد شود، بدیهی است که مردم کم‌تر احساس بی‌عدالتی می‌کنند.

### ج: رعایت حقوق و آزادی‌های فردی

حاکمیت اصول‌گرایی در حقوق کیفری سبب می‌گردد؛ رسیدگی به جرم و تعیین مجازات با ضوابط متعین و مشخص انجام شود. اساساً اصول و قواعد حقوق کیفری و به‌ویژه آیین دادرسی کیفری به منظور ضابطه‌مند کردن اعمال محدودیت بر حقوق آزادی‌های انبای بشر و جلوگیری از سوءاستفاده‌ی مقامات حکومتی از قدرت علیه مردم، وضع شده است؛ چه هیچ عملی را نمی‌توان خارج از چارچوب این اصول تحت تعقیب و مجازات قرار داد. وقتی سیاست کیفری جامعه تحت حاکمیت اصول و قواعدی باشد، دیگر فرمان‌روایان نمی‌توانند به بهانه‌های گوناگون و به میل خود آزادی‌های انسان را زیر پا گذارند. در این راستا اصل قانونی بودن جرم و مجازات نقش مهم و ویژه‌ای دارد. نفس وجود قانون می‌تواند بهترین حافظ حقوق فردی باشد، زیرا قانون‌گذار حدود و ثغور اعمال مجاز و غیر مجاز را تعیین می‌کند. بر این اساس فرد آزاد است در محدوده‌هایی که قانون تعیین نموده، هر عملی را که مایل است انجام دهد و حقوق خویش را استیفا نماید و هیچ عملی را نیز نمی‌توان بیرون از این محدوده‌ی قانونی برای او ممنوع نمود.

<sup>۱</sup> - کانت، ایمانوئل، فلسفه حقوق، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران: نقش و نگار، ۱۳۸۰، صص ۱۹۲-۱۹۱.  
<sup>۲</sup> - Tella, M, F. Tella, Punishment and Culture: A Right to Punishment, Martinus Nijhoff Publishers, 2006, p. 140.

### د: ایجاد نظم و امنیت در جامعه

هنگامی که یک جامعه قاعده‌مند باشد، نظم و امنیت نیز ایجاد خواهد شد؛ زیرا قرار است همه چیز سر جای خویش باشد. بنابراین از یک طرف افراد، احساس ناامنی ناشی از تعدی حکمرانان نخواهند داشت و از سوی دیگر افرادی که بخواهند از طریق ارتکاب اعمال مجرمانه، نظم و امنیت سایرین را برهم بزنند، با برخورد قاطع و حتمی قوانین روبه‌رو خواهند شد. به این ترتیب چه بسا، چنین اصول و قواعدی، تاثیر بازدارندگی نیز داشته باشند. توضیح اینکه بزه‌کاران بالقوه عواقب عمل خویش را می‌سنجند و با مشاهده‌ی قوانین ثابت و اصول قاطع و مطلق که وجود دارد، درمی‌یابند که نباید دست به ارتکاب عمل مجرمانه آلوده سازند. چنین وضعی علاوه بر ایجاد نظم و امنیت اجتماعی سبب می‌شود جامعه در مسیر سازندگی و رشد و توسعه‌ی پایدار قرار بگیرد، زیرا هر کجا که امنیت باشد، توسعه نیز امکان‌پذیر است و در آن‌جا که امنیت وجود ندارد، توسعه نیز امکان‌پذیر نخواهد بود؛<sup>۱</sup> چه وقتی افراد ببینند که حقوق و آزادی‌های‌شان دست‌خوش سلیقه‌های شخصی است و ثباتی در تصمیم‌گیری‌ها وجود ندارد و هر آن ممکن است آسیب ببینند و نظام اجتماعی‌شان نظم و سامانی ندارد، علاقه‌ای به سرمایه‌گذاری و تلاش در جهت امر تولید و پیشرفت جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، نخواهند داشت. بنابراین جامعه‌ای که اصول و قاعده‌ای بر آن حاکم نباشد، قطعاً پیشرفت نخواهد کرد. لذا برای تحقق توسعه و پیشرفت در هر جامعه ناگزیر پیش از هر چیز نیازمند پی‌ریزی ضوابط عام و مدونی هستیم که برای همگان ایجاد حق و تکلیف کند، اقدامات خودسرانه‌ی زمام‌داران را منع کند و امنیت را در تمام ابعادش در جامعه حاکم کند تا بستر لازم برای بهبود شرایط زندگی در آن جامعه فراهم گردد.

### گفتار پنجم - الزامات اصول‌گرایی کیفری کلاسیک

اندیشمندان تفکر کلاسیک کیفری جملگی دو ملاحظه‌ی بسیار مهم را جزو الزامات اصول‌گرایی خویش دانسته‌اند؛ اول این که همه‌ی انسان‌ها اراده‌ای آزاد دارند و دیگر این که سوءاستفاده از این آزادی مسئولیت اخلاقی در پی خواهد داشت.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - حبیب‌زاده، محمدجعفر، «رژیم قانونی بودن حقوق کیفری عامل موثر در رشد و توسعه»، در: مجموعه مقالات اندیشه‌های حقوقی (۳)، نگاه بینه، چاپ اول، ۱۳۹۱، ص ۱۰۵.

<sup>۲</sup> - پرادل، ژان، تاریخ اندیشه‌های کیفری، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، میزان، چاپ هفتم، ۱۳۹۲، ص ۶۱.

**الف: وجود آزادی اراده**

پیش فرض اصول گرایی این است که انسان، به لحاظ اخلاقی، اراده‌ای آزاد دارد. بزه‌کار، در تفکر اصول گرایی کیفری کلاسیک، فردی است که با برخورداری از اراده‌ی آزاد، قرارداد اجتماعی را نقض می‌کند و به همین سبب سزاوار تحمل مجازات است. ردپای اندیشه‌ی اراده آزاد را می‌توان به‌خوبی در آثار اندیشمندانی چون روسو، منتسکیو و بکاریا جست‌وجو کرد. چندان که روسو نیروی اراده‌ی هر فرد را اولین وسیله‌ی بقای او می‌داند.<sup>۱</sup> نکته جالب این است که کلاسیک‌ها گویا این اندیشه را مفروض تلقی کرده، در وجود اراده‌ی آزاد ذره‌ای تشکیک و تردید وارد نمی‌دانند. به جرات می‌توان گفت؛ اصول‌گرایان کیفری کلاسیک معتقدند انسان، آزادی کامل و اختیار مطلق دارد، که به قرارداد اجتماعی پای‌بند باشد یا این که با ارتکاب جرم، آن را نقض نماید؛ ولی اراده‌اش تا زمانی محترم است که از اراده‌ی عمومی، تبعیت کند!<sup>۲</sup>

**ب: مسئولیت اخلاقی**

ملاحظه‌ی مهم دیگر در تفکر کلاسیک‌ها که می‌توان آن را برخاسته از اندیشه‌ی آزادی اراده در این تفکر دانست، مسئولیت اخلاقی است. به این ترتیب که انسانی که با اراده‌ی آزاد خویش، دست به ارتکاب جرم می‌زند، مقصر است و باید تاوان تقصیر خویش را بدهد؛ تاوانی که متناسب و شایسته‌ی آن جرم است. اخلاق مدرنی که به‌ویژه در آثار کانت مطرح می‌شود، بریده از تکیه‌گاه آسمانی و رها شده بر روی زمین است و به مراجع ماورایی و متافیزیکی متکی نیست.<sup>۳</sup> بر این مبنا نیاز انسان مدرن برای حفظ خویشتن، بر پایه‌های اخلاقی و حقوقی محکم و استوار، پاسخی درخور می‌یابد. نقش قرارداد اجتماعی، در این چارچوب، بسیار برجسته است، زیرا بر اساس قرارداد اجتماعی «هیچ‌یک از افراد نمی‌توانند، قوانین موضوعه را نقض نموده و از اطاعت آن سرپیچی

<sup>۱</sup> - روسو، ژان ژاک، قرارداد اجتماعی، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، شرکت سهامی چهر، چاپ چهارم، ۱۳۴۱، ص ۴۸.

<sup>۲</sup> - همان، ص ۲۱.

<sup>۳</sup> - See: Kant, Immanuel, Groundwork for the Metaphysics of Morals, edited and translated by Allen W. Wood, Yale University Press, 2002.

کنند<sup>۱</sup>، چه وقتی گروهی از مردم، جامعه‌ای را تشکیل می‌دهند، هویتی جمعی می‌یابند، و ارتکاب جرم علیه یکی از ایشان، به منزله‌ی ارتکاب جرم علیه تمام جامعه می‌باشد. این مفهوم، ارتباطی مستقیم با پذیرش آزادی اراده دارد و شاید بتوان گفت این دو با یکدیگر ملازمه دارند، یعنی پذیرش مسئولیت اخلاقی، بدون اندیشه آزادی اراده، مردود است و انسان از آن‌جا که آزادی مطلق دارد، باید مسئولیت همه‌ی رفتارهای خود را نیز به عهده بگیرد. وقتی انسان با اراده‌ی کاملاً آزاد می‌تواند در برابر ارتکاب جرم مقاومت کند، بنابر این در صورت ارتکاب جرم، هر عقل سلیمی شخص او را مقصر و سزاوار تحمل مجازات می‌داند.

### گفتار نهم - ایرادات اصول‌گرایی کیفری کلاسیک

اصول‌گرایی کلاسیک با بکاریا و منتسکیو شروع شد و پس از انتشار افکار لومبروزو<sup>۲</sup>، رو به افول نهاد. در طول این سالیان این تفکر، موضوع انتقاد اندیشمندان حقوق کیفری بوده است. انتقاداتی که برخی از آن‌ها به قدری جدی بود که توانست به حاکمیت اصول‌گرایی کیفری به مفهوم کلاسیک آن در عرصه‌ی حقوق کیفری پایان دهد. برخی از آن انتقادات به این شرح است:

#### الف: ناکامی اصول‌گرایی کیفری کلاسیک

اصول‌گرایی کیفری کلاسیک را می‌توان نقطه‌ی اوج تحوّل حقوق کیفری دانست.<sup>۳</sup> با وجود این، هم‌چنان که آمارهای جنایی نشان می‌داد، این تفکر نتوانست مانع افزایش مستمر بزه‌کاری و رشد سریع تکرار جرم باشد. در این چارچوب، حتی تلاش اندیشمندان مکتب زندان‌ها نیز نتوانست، ثمر قابل توجهی داشته باشد. بکاریا، بنتام و دیگر اصول‌گرایان کیفری کلاسیک بر این باور بودند که مجازات باید فایده‌ای داشته باشد. بکاریا معتقد بود که هدف کیفر جز این نیست که بزه‌کار را از زیان رساندن دوباره به شهروندان بازدارد و دیگران را از پیروی در این راه بازگرداند.<sup>۴</sup> اما این بازدارندگی، نه در مفهوم خاص آن و نه در مفهوم عام آن چندان محقق نشد. به نظر می‌رسد،

<sup>۱</sup> - روسو، پیشین، ص ۵۲.

<sup>۲</sup> - Lombroso.

<sup>۳</sup> - همان، ص ۹۶.

<sup>۴</sup> - بکاریا، پیشین، ص ۶۷.

رویکرد انتزاعی اصول‌گرایی کیفری کلاسیک به عدالت، در این ناکارآمدی، نقش مهمی داشته باشد و حال آن که چنین رویکردی، بشر امروز را که از فلسفه‌بافی! و ذهنیت‌گرایی به تنگ آمده و دنبال عینیت‌گرایی است، اقناع نمی‌کند. چنان‌که برخی نویسندگان هم تاکید دارند، یک نظام کیفری زمانی می‌تواند به حیات خویش ادامه دهد که موثر باشد، و آلا به صرف اخلاقی بودن، با مقبولیت مواجه نخواهد شد.<sup>۱</sup>

#### ب: عدم واقع‌بینی در اصول کیفری کلاسیک

یکی از مهم‌ترین ایرادات و انتقادات به اصول‌گرایی کیفری کلاسیک، این است که از واقع‌بینی کاملاً به دور است؛ انتقادی که خود دربرگیرنده نکات مختلفی است. اندیشه‌ی اراده آزاد که کلاسیک‌ها بر آن پا می‌فشارند - آن هم به صورت مطلق آن - غیر قابل پذیرش بود و اندیشمندان مکتب تحقیقی دقیقاً عکس آن را معتقد بودند. به واقع نمی‌توان عوامل و شرایط گوناگونی که انسان بزه‌کار را احاطه کرده است، در ارتکاب جرم مورد توجه قرار نداد. این در حالی است که اندیشمندان کلاسیک تنها به جرم توجه می‌کردند و همه‌ی کوشش آن‌ها مصروف مجازات بود؛ این که مجازات چگونه در مبارزه علیه جرایم موثر واقع شود. به عبارتی انسان بزه‌کار در تفکر کلاسیک نادیده گرفته می‌شد. اصول مطلق و غیر قابل انعطافی که کلاسیک‌ها بر آن پافشاری می‌کردند، باعث شد که هرگونه تحوّل فکری و اندیشه‌های جدید در خصوص آن‌ها پس زده شود و حقوق کیفری جنبه‌ی تحوّل‌آمیز خود را از دست بدهد و دچار رکود و گرفتار افراط در مطلق‌انگاری اخلاقی گردد. بشر امروز عینیت‌گرا شده است، و عقل‌گرایی افراطی عصر روشن‌گری را کلافه‌کننده می‌پندارد. فرضیه‌های ناتوان مکتب کلاسیک نتوانست چاره‌ای مطلوب برای درمان درد جرم باشد. اصل قانونی بودن جرم و مجازات سبب می‌شود از یک سو توده‌ی مردم به دلیل عدم وقوف نسبت به جرم بودن برخی اعمال، به آن‌ها دست بزنند و مجازات شوند و از طرفی هم عده‌ای بکوشند تا راه‌های قانونی پیدا کنند و دست به اعمالی زنند که هر قدر هم که قبیح و ضد اجتماعی باشند، اما به دلیل آن که منع قانونی ندارند، هیچ‌گاه در دام مجازات گرفتار نشوند. وجود اصولی مثل اصل ثابت بودن مجازات‌ها و تفسیر لفظی قانونی، باعث می‌شود

<sup>۱</sup> - Raz, Joseph, The Authority of Law, Oxford University Press, First Published, 2009, p. 141.

که هرگونه اختیاری از قاضی سلب گردد و قاضی به موجودی چشم‌وگوش بسته، تبدیل شود که هیچ‌گونه صلاحیت و شایستگی برای قضاوت به معنای دقیق کلمه ندارد و چیزی جز یک ماشین اجرای قوانین نباشد. در کنار این، اصل تساوی مجازات‌ها نیز از انتقاد مصون نمانده است. مگر می‌شود در اعمال مجازات هیچ توجهی به شخصیت بزه‌کار نشود؟! آیا منطقی است که برای همه‌ی بزه‌کارانی که مرتکب جرم واحد شده‌اند، علی‌رغم شخصیت‌های مختلفی که دارند، مجازات واحد و ثابت در نظر گرفت؟!

بدیهی است که باید برای موثرتر بودن مجازات این نکات را مدنظر قرار داد. به این ترتیب، گفته می‌شود که اقتضای عدالت به مفهومی که امروزه از آن فهمیده می‌شود، این است که به بازسازی اصول‌گرایی کیفری کلاسیک پرداخته و هم‌پای تحولات همه‌جانبه‌ی اجتماعی، علمی و حقوق بشری قرن بیستم، بازنگری شود.<sup>۱</sup>

**ج: نارسایی اصول‌گرایی کلاسیک در ارزیابی و هنجارمندی وقایع و تحولات اجتماعی اخیر**

زمانی که بکاریا بر قانون‌مندی حقوق کیفری تاکید می‌کرد و همراه با سایر اندیشمندان تاوان سنگینی بابت این تلاش‌ها پرداخت، شاید تصور نمی‌کرد که زمانی برسد که همین اصل تبدیل به یک اصل دست‌وپاگیر شود. حقوق کیفری امروز از کارکردهای سنتی خویش فاصله گرفته است و رفتارهایی را که جرم‌انگاری می‌کند، بیشتر جنبه‌ی فنی و تخصصی دارند. بنابراین می‌توانیم با صراحت بگوییم که شاخه‌هایی چون حقوق کیفری اطلاعات، حقوق کیفری هسته‌ای، حقوق کیفری محیط زیست و... نشان از تخصصی شدن حقوق کیفری دارند.<sup>۲</sup> امروزه قانون‌گذاران کیفری به دلیل پیچیده شدن جوامع و فنی و تخصصی شدن رفتارهای مجرمانه بیشتر به دنبال آن هستند که به نهادهای اداری و اجرایی اختیاراتی نسبتاً گسترده در قلمرو کیفری اعطا کنند. تاکید بر جرم‌زدایی و به طور کلی آموزه‌های الناگرایانه نیز زمینه را برای اداری شدن بسیاری از موضوعات کیفری فراهم کرده است. در کنار این، افزایش تجارت الکترونیک و

<sup>۱</sup>- نجفی ابرندآبادی، علی‌حسین، درباره سیاست جنایی افتراقی، دیباچه بر: لازرژ، کریستین، درآمدی بر سیاست جنایی، ترجمه علی‌حسین نجفی ابرندآبادی، میزان، چاپ چهارم، پاییز ۱۳۹۲، ص ۵۵.

<sup>۲</sup>- نجفی ابرندآبادی، علی‌حسین، مباحثی در علوم جنایی، ویراست هفتم، آذرماه ۱۳۹۱، ص ۶۹۲.

گسترش استفاده از فضای سایبر، ضرورت شناسایی و جرم‌انگاری سوءاستفاده از این فناوری را برجسته می‌سازد. همچنین امروزه به دلیل نقش‌آفرینی عمده‌ی شرکت‌ها و اشخاص حقوقی و تأثیرات عمیق و گسترده‌ای که بر شئون مختلف زندگی بشر امروز دارند، شاهد پذیرش و توسعه‌ی مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی هستیم. جهانی شدن حقوق کیفری نیز، تحول دیگری است که اصول‌گرایی کیفری کلاسیک را به چالش می‌کشانند؛ چالشی که بازنگری اصول‌گرایی کیفری را اجتناب‌ناپذیر نموده است.

### برآمد

اصول‌گرایی کیفری کلاسیک، نقطه‌ی اوج تحولات حقوق کیفری است. جذابیت مفهوم عدالت، به اعتبار فطری بودن آن، در آثار اندیشمندان حقوق کیفری عصر روشن‌گری موج می‌زند. مطلق‌انگاری‌های اصول‌گرایی کیفری به مثابه سدی محکم در برابر قدرت مطلق حاکمان، پناه‌گاه خوبی، برای انسان‌ها می‌نمود. حقوق کیفری بر پایه‌ی چنین اصول و انگاره‌هایی بنیان گذاشته شد؛ اصول و انگاره‌هایی که مطلق و غیر قابل انعطاف و البته انتزاعی قلمداد می‌شوند. با این حال همین اصول، چهره‌ای خشونت‌آمیز از حقوق کیفری به نمایش گذاشتند، که البته طبیعی بود، چرا که به هر حال، حتی در نظام‌های جمهوری - به معنای مونتسکیویی آن<sup>۱</sup> - قوانین، برساخته‌ی نهاد قدرت هستند و قدرت و خشونت، پیوندی نزدیک با یکدیگر دارند.

در این چند دهه‌ی اخیر، اما، حقوق کیفری به شدت، تحت تأثیر حوادث و وقایع اجتماعی، از یک سو و آرا و نظریات گوناگون و حتی متعارض اندیشمندان، از سوی دیگر قرار گرفته است. آرا و نظریاتی که چه بسا زمینه‌ی بحث آن‌ها در حقوق کیفری نبود و ریشه در اعتراض‌ها و مخالفت‌ها در صحنه‌ی سیاسی و اجتماعی در اروپا و آمریکا داشت، ولی به حقوق کیفری نیز تسری یافت. از یک نگاه در واقع این اعتراض‌ها و مخالفت‌ها نسبت به نهادهای اجتماعی در غرب، چیزی جز شکست اصالت عقل، اصالت فرد و... و دیگر شعارهای به جا مانده از عصر روشن‌گری نبود. اگرچه اصول‌گرایی، بستری برای تولد عدالت کیفری بود، اما تحقق عدالت، در

<sup>۱</sup> - Montesquieu, *The Spirit of the Laws*, Cambridge Texts in the History of Political Thought, Series editors Raymond Geuss, Quentin Skinner, Cambridge University Press, 1989, p. 10.



جامعه بشری هنوز، یکی از رویاهای انسان است، که دور از دسترس می‌نماید و رسیدن به آن، به عنوان یک ارزش انسانی هم‌چنان، مسیر طولانی را در پیش روی خود، انتظار می‌کشد.

## منابع

- ۱- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، جلد یازدهم، دار الفکر للطباعة والنشر و التوزیع، ۱۴۱۴ق.
- ۲- استفانی، گاستون؛ لواسور، ژرژ؛ بولک، برنار، حقوق جزای عمومی، ترجمه حسن دادبان، جلد اول، دانشگاه علامه طباطبائی، چاپ دوم، ۱۳۸۸.
- ۳- بکاریا، سزار، رساله جرایم و مجازات‌ها، ترجمه محمدعلی اردبیلی، میزان، چاپ ششم، ۱۳۸۹.
- ۴- بشیریه، حسین، «فلسفه عدالت»، در: حقوق بشر و مفاهیم مساوات و انصاف و عدالت (مجموعه مقالات)، محمد آشوری و دیگران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، چاپ نخست، ۱۳۸۳.
- ۵- پرادل، ژان، تاریخ اندیشه‌های کیفری، ترجمه علی‌حسین نجفی ابرندآبادی، میزان، چاپ هفتم، ۱۳۹۲.
- ۶- حبیب‌زاده، محمدجعفر، «رژیم قانونی بودن حقوق کیفری عامل موثر در رشد و توسعه»، در: مجموعه مقالات اندیشه‌های حقوقی (۲)، نگاه بینه، چاپ اول، ۱۳۹۱.
- ۷- حسینی زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، جلد چهاردهم، دار الفکر، ۱۴۱۴ق.
- ۸- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، جلد هفتم، دانشگاه تهران، ۱۳۳۸.
- ۹- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، دار القلم، ۱۴۱۲ق.
- ۱۰- رحمدل، منصور، تناسب جرم و مجازات، سمت، چاپ اول، ۱۳۸۹.
- ۱۱- روسو، ژان ژاک، قرارداد اجتماعی، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، شرکت سهامی چهر، چاپ چهارم، ۱۳۴۱.
- ۱۲- شاملو، باقر، «تحول در اصول‌گرایی علم حقوق در پرتو پست‌مدرنیسم»، در: دایره‌المعارف علوم جنایی (مجموعه مقاله‌های تازه‌های علوم جنایی)، کتاب دوم، زیر نظر دکتر علی‌حسین نجفی ابرندآبادی، میزان، چاپ نخست، بهار ۱۳۹۲.

- ۱۳- صانعی، پرویز، حقوق جزای عمومی، جلد اول، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۱.
- ۱۴- کانت، ایمانوئل، فلسفه حقوق، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران: نقش و نگار، ۱۳۸۰.
- ۱۵- کریستی، نیل، «اختلاف‌ها به مثابه دارایی»، ترجمه حسین غلامی، مجله فقه و حقوق، شماره ۸، بهار ۱۳۸۵.
- ۱۶- فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکیبر، جلد دوم، دار الهجره، ۱۴۱۴ق.
- ۱۷- مالوری، فیلیپ، اندیشه‌های حقوقی، ترجمه مرتضی کلانتریان، چاپ دوم، تهران: آگه، ۱۳۸۸.
- ۱۸- هابز، توماس، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، چاپ هفتم، نشر نی، ۱۳۹۱.
- ۱۹- محسنی، مرتضی، دوره حقوق جزای عمومی، جلد اول (کلیات حقوق جزا)، کتابخانه گنج دانش، چاپ سوم، ۱۳۸۲.
- ۲۰- موحد، محمدعلی، در هوای حق و عدالت، نشر کارنامه، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- ۲۱- نجفی ابرنآبادی، علی حسین، درباره سیاست جنایی افتراقی، دیباچه بر: لازرژ، کریستین، درآمدی بر سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرنآبادی، میزان، چاپ چهارم، پاییز ۱۳۹۲.

- 22- Albert J. Harno, "Some Significant Developments in Criminal Law and Procedure in the Last Century", *Journal of Criminal Law and Criminology*, Volume 42, Issue 4, November-December 1951-1952.
- 23- Antony, Duff, *Philosophy and the Criminal Law: Principle and Critique*, Cambridge University Press, 1998.
- 24- Ashworth, Andrew, *The Principles of Criminal Law*, Oxford University Press, Fifth edition, 2006.
- 25- Bar, L., *A History of Continental Criminal Law*, the Law Book Exchange Ltd., 1999.
- 26- Berman, Mitchell N., "The Justification of Punishment", in: *The Rutledge Companion to Philosophy of Law*, edited by Marmor, Andrei, Rutledge, 2012.
- 27- Carrington, Walter, "Equality before the Law", the *Virginia Law Register*, New Series, Vol. 8, No. 7, Nov. 1922.
- 28- John Kleinig, *Ethics and Criminal Justice, An Introduction*, Cambridge University Press, First Published, 2008.
- 29- Kant, Immanuel, *Groundwork for the Metaphysics of Morals*, edited and

- translated by Allen W. Wood, Yale University Press, 2002.
- 30- Leo Katz, Michael S. Moore, and Stephen J. Morse, *Foundations of Criminal Law*, Oxford University Press, 1999.
  - 31- Moore, Michael, *Placing Blame: A Theory of the Criminal Law*, Oxford University Press, 2010.
  - 32- Montesquieu, Charles-Louis de Secondat, Baron de La, *The Political Theory of Montesquieu*, Cambridge University Press, 1977.
  - 33- Montesquieu, *The Spirit of the Laws*, Cambridge Texts in the History of Political Thought, Series editors Raymond Geuss, Quentin Skinner, Cambridge University Press, 1989.
  - 34- Newman, Graeme; Marongiu, Pietro, "Penological Reform and the Myth of Beccaria", *Criminology*, Vol. 28, No.2, 1990.
  - 35- Raz, Joseph, *The Authority of Law*, Oxford University Press, First Published, 2009.
  - 36- Sharifan, Nastaran; Ranjbaran, Ghasem, "Study Quality Principle Instead of Principle Legality of Crimes", *Australian Journal of Basic & Applied Sciences*, Vol. 6, Issue 6, Jun 2012.
  - 37- Sherman, L. W., "Enlightened Justice: Consequentialism and Empiricism", in: *Quality in Crime Prevention*, edited by Erich Marks, Anja Meyer and Ruth Linssen, Books on Demand GmbH, Norderstedt, 2005.
  - 38- Tella, M., F. Tella, *Punishment and Culture: A Right to Punishment*, Martinus Nijhoff Publishers, 2006.
  - 39- Yasutomo Morigiwa, Stolleis Michael, Halperin Jean-Louis, *Interpretation of Law in the Age of Enlightenment*, Springer, 2011.
  - 40- Zifcak, Spencer, *Globalization and the Rule of Law*, Routledge Taylor & Francis Group First Published, 2005.